

روایتی از کهریزک و بهشت زهرا

گمشدگانی که مرده پیدا شدند



بیاورد و حالا خود، پناه زن دیگری شده که برادر جانش را پیدا کرده و در برگه کالبدشکافی خوانده است که تیر به قلب‌اش خورده است.

میانه روز سه‌شنبه، گاهی یک‌نفر با چشمانی سرخ از گریه از در پزشکی قانونی بیرون می‌آید، گاهی یک‌نفر نامی را صدا می‌زند و بیرون می‌آید و گاهی یک‌نفر بهت‌زده و بدون پیدا کردن نشانی از گمشده‌اش. آنها که گریه می‌کنند حتماً توانسته‌اند از میان تصاویری که روی مانیتور داخل پخش می‌شود، پیکر عزیزشان را شناسایی کنند. جمعیت روبه‌روی در پزشکی قانونی از روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه کمتر است و بین آنها، چند زن به در پزشکی قانونی خیره شده‌اند؛ یکی از آنها همان زن کوتاه‌قدی است که چند دقیقه پیش برای دل‌داری زن جوان رفته بود. او، برادر، شوهر و نامزد پسرش به‌دنبال پسر جوان ۲۸ ساله‌شان آمده‌اند که از روز پنجشنبه از او بی‌خبرند. مادر پسر، با صورتی سرخ از دلهره، تا چند دقیقه قبل از اینکه برادرش با چشم‌هایی غمگین از در پزشکی قانونی کهریزک بیرون بیاید، هنوز دلیلی برای گریه پیدا نکرده بود، چون فکر می‌کرد «شاه‌اماد» ۲۸ ساله‌اش را آنجا پیدا نمی‌کند. از بیمارستان‌های یافت‌آباد تا دادسرای تهران و کلانتری محل، همه‌جا را گشته بودند و پزشکی قانونی را برای اطمینان خاطر آمده بودند. زن امیدوار بود که پسرش بازداشت شده باشد، مثل نامزد ۲۱ ساله پسرش که او هم مطمئن بوده در پزشکی قانونی پیدایش نمی‌کنند؛ چشم هر دو به‌دای پسر بود که هر چند دقیقه یک‌بار هراسان و ناآرام در پزشکی قانونی بیرون می‌آمد و سوالی می‌پرسید یا دنبال شناسنامه پسر می‌گشت و تا آن لحظه هنوز هیچ خبری نبود. چند دقیقه بعد از این رفتن‌ها و برگشتن‌ها و امیدواری‌ها، صدای گریه زن بلند می‌شود و می‌پرسد: «چرا برادرم نگفت که او را آنجا ندیده؟» و بعد از پنج روز بالاخره گریه می‌کند: «پسر شاه‌اماد بود، همه وسایل خانه‌اش را خریده بودند، عروسی‌اش نزدیک بود.» پنجشنبه شب مرد جوان رفته بود که یکی از زخمی‌ها را نجات دهد و بعد نامدزش را امیان شلوغی‌ها گم کرد و دیگر از او خبری نشد: «اصلاً کاری نکرده، نه گوشی داشته و نه سابقه، من نمی‌دانم چرا او را گرفته‌اند.» زن جوان اما حالا فهمیده کار از کار گذشته، صحبت از بازداشت نیست و می‌گوید نمی‌داند چه کسانی و چرا این بلا را سر او آورده‌اند. در گردی صورت‌اش اشک می‌دواند و فریاد می‌زند: «علی جان».

هر چه ساعت به ظهر نزدیک می‌شود، تعداد نامیده‌ها بیشتر می‌شود و صدای عزرا بلندتر. برادر یکی در قرچک تیر خورده و او را امروز تحویل گرفته‌اند. او ۳۰ ساله بود و کار آزاد داشت. اول او را در بیمارستان ستاری دیدند. هنوز نمرده بود که او را دیدند. در بیمارستان با هم صحبت هم کرده بودند، سرپا بود اما یک دفعه افتاد و مُرد. تیر به زیر ناف‌اش خورده بود.

مرد دیگری منتظر است کارتملی‌اش را تحویل دهد تا بتواند از در باریک ساختمان ورودی، برود داخل. او برادرش را دو روز پیش شناسایی کرد اما جواز دفن‌اش را دو روز است که صادر نمی‌کنند. قبرش آماده شده و مهمان‌ها آمده‌اند بهشت زهرا و منتظر جسد، بالای قبر ایستاده‌اند. تیر به سر او خورده بود. مرد دیگری رفته داخل و آمده با یک ساعت در دستش. روز اول که اجازه می‌داند زپ کاوهر را باز کنند و جنازه‌ها را مستقیم شناسایی کنند، او برادرزاده ۳۹ ساله‌اش را پیدا کرد، ساعتش را از دستش باز کرد و گذاشت توی جیبش. اما بعد که جنازه را تحویل دادند، چون صورتش یاد کرده و چندان قابل شناسایی نبود، بقیه برادرها شک کردند و او را برگردانند. حالا رفته‌اند داخل و باز هم عکسش را بین عکس‌ها پیدا نکرده‌اند. آمده‌اند شاید بتوانند مجوزی بگیرند و همان جنازه قبلی را در سالن‌های تطهیر بهشت زهرا دوباره نگاه کنند. شاید این بار مطمئن شوند که گمشده‌شان واقعاً پیدا شده. برادرزاده او در اسلامشهر تیر خورده، جمعه شب. او هم نمی‌داند چه کسی یا چه کسانی او را هدف قرار دادند.

زن دیگری می‌آید بیرون و به برادرش می‌گوید که صورتی مشابه صورت برادرش را توانسته شناسایی کند اما چون سر و صورتش خونی است، نمی‌تواند مطمئن بگوید اوست یا نه. کدی را روی تکه کاغذی پاره نوشته و آن را می‌دهد به برادرش تا ببرد بهشت زهرا و بتواند او را از نزدیک ببینند. آنها یک‌بار دیگر هم او را شناسایی کرده بودند و تا خاکسپاری هم برده بودند اما آنجا خالکوبی روی دستش را ندیدند. این شد که جنازه برگشت. حالا زن می‌گوید عکسی که امروز روی آن مانیتور بزرگ بدقواره دیده، از نیم‌رخ و خیلی شبیه «محمد» بوده اما چون بینی‌اش کمی رو به بالا بوده، کمی شک کرده و به مسئول پزشکی قانونی گفته، اجازه دهند بتوانند در بهشت زهرا او را ببینند تا بشود از روی خالکوبی‌اش مطمئن شد. زن به بقیه هم توصیه می‌کند اگر کسی علامتی دارد، باید یک مرد را بفرستند غسل‌خانه تا شناسایی‌اش کنند. او می‌گوید، مادر بیش از چهار روز است داد می‌زند و می‌گوید یوسف گمشده ام کجاست. او را جمعه‌شب به بیمارستان شهدای پاکدشت مازان برده‌اند. آن شب با پسر خودش در خیابان بوده، ۲۸ سالش بود.

مرد دیگری به‌دنبال راهی برای رفتن داخل پزشکی قانونی می‌گردد، به‌دنبال نوجوان ۱۵ ساله‌ای که خانواده‌ای در پی او نیست و از پنجشنبه ۱۹ دی‌ماه، در یافت‌آباد گم شده است. یکی از دوستانش دیده بوده که آن پسر تیر خورده و روی زمین افتاده و گفته: «دیدم که روی زمین افتاد، اما ترسیدم بروم و او را بردارم.» ولی چند نفر دیگر از محلی‌هایشان گفته بودند که او را سالم دیده‌اند که به سمتی رفته اما برگشته است. پسر نوجوان را در بیمارستان‌های یافت‌آباد هم پیدا نکرده‌اند. مرد میانسال حتی همسایه خانواده او هم نیست و مادرش به معلم ریاضی‌اش سپرده که او را پیدا کند؛ چون پدر پسر نوجوان معتاد است و خواهرش هم در شهری دیگر زندگی می‌کند. معلم ریاضی آن پسر نوجوان هم از دوست‌اش-همین مرد میانسال-خواسته که در دادسرا، بیمارستان و پزشکی قانونی به‌دنبال نشانی از او بگردد. پسر در بازار، شاگرد یک مغازه بوده است. مرد میانسال برای پیدا کردن پسری که تا آن‌روز حتی یک‌بار هم او را ندیده بود، به بهشت زهرا هم رفته و عکس جوان‌ها را روی دست پدرها

گروه جامعه: آنکه عکس صورت بی‌جان عزیزش را دیده، به رسم معمول اشک می‌ریزد و فریاد می‌زند و جنگ می‌اندازد به صورتش و آنکه هنوز عکس عزیز گمشده‌اش را که چند روزی است پیدایش نیست، روی آن مانیتورهای بزرگ سالن پزشکی قانونی کهریزک ندیده و دست خالی برگشته است، در چشم‌هایش فقط بهت و انتظار دارد؛ چیزی میان امید و ناامیدی. این فرق مادران، پدران، برادران، خواهران، دختران و پسرانی است که برای پیدا کردن گمشده‌شان به پزشکی قانونی کهریزک آمده‌اند. در صبح سرد ۲۳ دی‌ماه؛ یک روز ابری که هوای تهران خلاف معمولش، تمیز است اما آسمانش ساکت و غمگین؛ بسیار بسیار غمگین.

۲۳ دی‌ماه، عباس مسجدی، رئیس سازمان پزشکی قانونی اعلام کرد: «تعداد قابل توجهی از کشته‌شدگان اغتشاشات اخیر، بر اثر بریده‌شدن گلو یا اصابت چاقو، از طریق شلیک اسلحه شکاری به گردن از فاصله بسیار نزدیک یا بر اثر مورد اصابت قرار گرفتن از پشت‌بام، از دنیا رفته‌اند.» دیدوز روابط عمومی سازمان بهشت زهرا هم خبر داد که هزینه‌های کفن و خاکسپاری هم‌وطنان از دست‌رفته در روزهای اخیر رایگان است.

ساختمان پزشکی قانونی کهریزک از جمعه صبح بود که شلوغ شد. دو هفته پس از شروع ناآرامی‌ها در تهران و دیگر شهرها؛ تهران پنجشنبه و جمعه را آنقدر متفاوت گذراند که تا بیاید شنبه برسد، در خاموشی اینترنت، خبرهای رسمی و غیررسمی درباره آنچیز در این دو شب گذشت هم از راه رسیدند. مسئولان دولتی و انتظامی از همان روز تا دیروز، سه‌شنبه گفته‌اند که تعدادی از هم‌وطنان، اعم از مردم عادی، مأموران و مسئولان انتظامی و قضایی، توسط «تروریست‌های مسلح» شهید شده‌اند.

حالا در صبح سه‌شنبه، ۲۳ دی‌ماه ۱۴۰۴، در پیاده‌روی باریک روبه‌روی درهای قهوه‌ای سوخته ساختمان پزشکی قانونی کهریزک، خانواده‌ها از همه شهرهای استان تهران، آمده‌اند دنبال عزیزی که به هر دلیل، چند روز بوده که نبوده و وقتی همه بازداشتگاه‌ها، کلانتری‌ها و زندان‌ها را گشته‌اند و نشانی از او پیدا نکرده‌اند، مقصد بعدی شده اینجا؛ جایی که باید یکی از نزدیکان یا نشان دادن کارت ملی‌اش، برود داخل ساختمان، ساعت‌ها سرپا بیستد و چشم‌پدورده به مانیتور بزرگی که تصاویر فوتی‌ها، یکی پس از دیگری از روی آن می‌گذرند؛ تصاویری بی‌جان در یک قاب کلوس آپ غیرمعمول. روز اول انتقال اجساد به ساختمان پزشکی قانونی، بستگان نزدیک می‌توانستند خود بدن‌ها را ببینند و از نزدیک شناسایی‌شان کنند، اما بعد تصمیم بر این شد که فقط از روی تصاویر روی مانیتور، بشود آنها را پیدا کرد؛ آن هم «اگر بشود پیدا کرد.»

راننده تاکسی می‌گوید، این روزها همه دنبال آدرس کهریزک می‌گردند؛ این از تعداد خانواده‌ها، دوستان و آشنایانی که حالا پشت آن درهای قهوه‌ای‌رنگ جمع شده‌اند، پیداست. جمعیتی باریک‌مزمه زیر لب که: «کاش بازداشت شده باشد.» اما زمزمه‌ها تا می‌آید شکل و رنگ بگیرد، صدای جیغ ممتد، سکوت پیاده‌رو را برهم می‌زند.

دختری می‌دود بیرون و مهرشاد را صدا می‌کند. با برگه‌ای در دست که رویش کد پنج رقمی تحویل جسد نوشته شده و یک کارتملی. وقت‌های رسیدن خبر عزرا، آدم دور و برش را می‌گردد تا صورت‌آشنایی ببیند و خبر را دست‌اول بدهد. دختر تکیده لاغر اندام هم، حالا خبر مرگ برادرش را آورده است. برادری که از پنجشنبه که گم شده بود، فکر می‌کردن بازداشت شده. چند نفر به او گفته بودند، خبر دارند که بازداشت شده اما آن امید، سراب بود. مردان و زنان لمرده، تکیده و مبهوت، هر عزادار جدیدی را که می‌بینند، بی‌اختیار قدم به سویش برمی‌دارند، می‌روند تا دستی روی شانه‌اش بگذارند، آغوشی برای دل‌داری باز کنند، ریز شانه عزاداری را بگیرند؛ مثل زنی کوتاه‌قد که منتظر است شوهرش خبری از پسرش از داخل



تدابیر امنیتی برای مراکز نگهداری بهزیستی

حسن موسوی چلک، معاون اجتماعی سازمان بهزیستی، از اتخاذ تدابیر امنیتی برای مراکز نگهداری وابسته به سازمان بهزیستی در شرایط بحران خبر داد. موسوی چلک در گفت‌وگو با ایلنا گفت: «اقدامات سازمان بهزیستی در این راستا مراکز دولتی، غیردولتی و بخشی از افرادی که تحت پوشش سازمان بهزیستی هستند، اما در خانه‌ها حضور دارند را شامل می‌شود و در این خصوص جلسات کمیته مدیریت بحران کشوری و استانی برگزار شد.» به گفته او، هماهنگی‌ها با استان‌ها و مراکز برای ذخیره‌سازی برخی اقلام ضروری مانند داروها و تجهیزات، انجام شده است: «برخی مددجویان تحت پوشش در مراکز بهزیستی نگه داشته می‌شوند، برخی مجهول‌الویه هستند و خانواده‌ای ندارند. لذا در صورت ادامه اعتراضات و تشدید بحران، در برخی شهرها مجبور به جابه‌جایی افراد و مراکز بهزیستی خواهیم بود. در همین راستا از استان‌ها خواسته شده است، پیش‌بینی مراکز معین هر مرکز را انجام دهند و ظرفیت‌های خالی را شناسایی کنند.»

آمار نامعلوم دانشجویان بازداشتی و فوتی

علی حسین رضایان، رئیس سازمان خدمات دانشجویی دانشگاه تهران اعلام کرد، در حال حاضر آمار دقیق و تاییدشده‌ای از دانشجویان بازداشت‌شده یا کشته‌شده احتمالی، ندارند. رضایان در گفت‌وگو با ایلنا در توضیح بیشتر این خبر گفت: «در این زمینه به ما گزارش‌های داده شده است، اما آنجا که می‌دانم تعدادی از دانشجویانی که بازداشت شده بودند، همه آزاد شده‌اند. در واقع به‌علت قطعی اینترنت و نیمه‌تعطیل بودن خوابگاه‌ها، دانشجویان اطلاع چندانی از وضعیت یکدیگر ندارند و کسب اطلاعات درست برای ما دشوار شده است.» به گفته او، آنها اطلاعات تاییدشده‌ای درباره دانشجویان کشته‌شده احتمالی دانشگاه تهران در جریان اعتراضات اخیر هم ندارند: «برای اعلام آمار دقیق باید صبر کنیم تا مراجع مربوطه، اطلاعات تاییدشده را به ما اعلام کنند.» او اعلام کرد که دانشجویی مرتبط با حوادث اخیر، به کمیته انضباطی احضار نشده است.



نحوه پرداخت کالا برگ

محمدعلی محسنی‌پندبی، معاون امور مجلس، حقوقی و استان‌های وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی از تصمیم‌گیری نهایی درباره نحوه پرداخت کالا برگ در قالب کالا یا به‌صورت نقدی، در هفته آینده خبر داد. به گزارش ایسنا، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی به‌دلیل عدم حضور در جلسه علنی ۲۳ دی‌ماه مجلس، کارت زرد دریافت کرد. محسنی‌پندبی علت عدم حضور وزیر رفاه در جلسه مجلس را عارضه قلبی اعلام کرد و گفت: «اجرای طرح کالا برگ الکترونیک با این حجم گسترده، اولین تجربه کشور و دولت چهاردهم است؛ آزادسازی ارز ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومانی، عوارض خاص خودش را دارد و ممکن است شوک اقتصادی به کشور وارد کند، اما آنچه مجلس و دولت پیگیر آن هستند این است که ۱۱ قلم کالا که جزو کالای اساسی به‌شمار می‌روند، تحت هیچ شرایطی دچار بی‌ثباتی قیمت نشوند.» به گفته او، مجلس و دولت در حال رسیدن به یک توافق کلی هستند: «اختلاف‌نظرهایی در این باره که به مردم کالا بدهیم یا بخشی در قالب پول نقد و بخشی در قالب کالا باشد وجود دارد که در حال رفع‌شدن است اما بررسی پرداخت کالا برگ به‌صورت کالا یا پول، موردنظر است که طی هفته جاری یا هفته آینده به جمع‌بندی نهایی در این زمینه خواهند رسید. دولت و مجلس با یک رویه مشخص پیش می‌روند که به زودی در این باره تصمیم‌گیری می‌شود.»

و مادرها دیده بود، اما پسر نوجوان آنجا هم نبود. مرد شنیده بود: «آنهایی که کسی به دنبال‌شان نیامده‌اند را برای خاکسپاری به بهشت زهرا فرستاده‌اند.» هنوز مشخص نیست اگر آن پسر مرده است، تیر دقیقاً به کجای بدن‌اش خورده.

ساعت از ۱۲ ظهر که می‌گذرد، جمعیت رفته‌رفته کم می‌شود. دوستان، آشنایان و خانواده‌ها اما هنوز کنار هم و نزدیک در ورودی ایستاده‌اند، روی بنر دم در پزشکی قانونی همه‌چیز به‌ترتیب نوشته شده است: «ورود به پزشکی قانونی برای شناسایی فقط برای خانواده در جهیک و یا کارت‌شناسایی فرد متوفی امکان‌پذیر است» و بعضی از همراهان خانواده‌ها شنیده‌اند که تحویل اجساد از بیمارستان به پزشکی قانونی و باقی‌مراحل آن، رایگان است و کسی پولی از خانواده‌ها نمی‌گیرد؛ هر چند گاهی در میان جمعیت روایتی خلاف آن هم شنیده می‌شود. به‌هر حال دور روز پیش بایک سلحشور، معاون پزشکی و آزمایشگاهی سازمان پزشکی قانونی کشور دریافت هرگونه وجه از مردم برای معاینه مصدومان و متوفیان حوادث اخیر را رد کرد و گفت که پزشکی قانونی به‌صورت کاملاً رایگان این افراد را معاینه می‌کند و هیچ‌گونه وجهی از آنها گرفته نمی‌شود.

قتل با سلاح شکاری یا چاقو

اجساد اگر پیگیری و شناسایی شوند، انجام کارهای اداری برای تحویل جسد به بهشت زهرا یک تا دو ساعت زمان می‌برد و مقصد بعدی خانواده‌ها، سالن تطهیر بهشت زهرا است. اگر خانواده‌ها آن کدی که بیمارستان به آنها داده را در اختیار داشته باشند، کارها سریع‌تر پیش می‌رود. طبق بررسی‌های «هم‌میهن»، تحویل پیکر جانب‌اختگان اعتراضات روزهای اخیر، از روز جمعه آغاز شده، بهشت زهرا روزهای جمعه و شنبه بسیار شلوغ‌تر از روزهای بعد از آن بوده و در میان کشته‌شدگان، زنان هم بوده‌اند.

ساعت یک بعدازظهر سه‌شنبه، در میان پیکرهایی که به خانواده‌ها تحویل داده می‌شود، فوتی‌های عادی هم هستند و بعضی غرقه‌داران نزدیک سالن‌های تطهیر مجتمع عروجی بهشت زهرا می‌گویند، این روزها پیکر جانب‌اختگان عادی فعلاً کمتر از کشته‌شدگان اعتراضات به خاک سپرده می‌شود و در سردخانه می‌مانند. کسانی که از صبح آمده‌اند، جمعیت بیشتری را دیده‌اند که عکس‌های نوجوانان در آن زیاد بوده است.

روبه‌روی سالن تطهیر بهشت زهرا، شلوغ است و درست مثل روزهای قبل، عکس‌هایی از صورت‌هایی جوان و تابلوی اسم‌ها بین جمعیت بالا رفته و جمعیت عزادار منتظر خروج پیکرها مانده‌اند؛ پیکره‌های علی، محمد، داوود و پیکره‌های زیادی با اسم‌های مردانه، با یک چشم چرخ‌خاندن، می‌بینی که روبه‌روی سالن تطهیر مردانه، از رانه شلوغ‌تر است. سالن انتظار از جمعیت پر است و پیکرها کم‌کم و بعد از ساعت‌ها انتظار، بالاخره به‌سمت قطعه‌ها منتقل می‌شوند. روند تحویل و دفن تا ساعت ۱۴ بیشتر ادامه ندارد. در سالن انتظار، جوانی برای خاکسپاری یکی از همسایه‌هایش آمده که دیروز شناسایی شده و در کیهانشهر کشته‌شده است: «سرسر را بریده بودند؛ درست مثل آنچه از داعشی‌ها شنیده بودیم؛ او دو فرزند داشت.» صدایش بین همه‌هم بسیار جمعیت گم می‌شود، هر از گاهی صدای گریه‌هایی بلند می‌شود که صاحب‌اش، نام کسی را صدا می‌زند، این یعنی یک‌پیکر تحویل داده شده و خانواده و دوستانش روبه‌روی در سالن تطهیر کم‌کم جمع می‌شوند.

همسر «علی» و دو فرزندش هم منتظرند تا پیکرش را تحویل بگیرند، رد خون‌آلود بی‌قراری‌های پنج‌روز گذشته روی صورت زن باقی مانده است. فقط هم او نیست؛ زن‌های با صورت‌های چنگ کشیده و خون‌آلود یابندند. از روز پنجشنبه که علی در دولت‌آباد شهری جاش را از دست داد، چند روزی طول کشید تا بالاخره در کهریزک شناسایی شد. خانواده از شهری‌ری تا حسن‌آباد قم را به‌دنبال نشانی از او بودند و بالاخره امروز به خاک سپرده می‌شود. بخشی از آن جمعیت از ساعت هفت‌صبح منتظر تشییع جنازه‌ها مانده‌اند؛ مثل دوستان مرد جوان دیگری که از باقرشهر آمده‌اند تا او را به خاک بسپارند و از صبح منتظر مانده‌اند؛ دوستی که تنها ۲۵ سال داشت و «فقط عابر پیاده بود» و جلوی چشم آنها کشته‌شده بود. آنها می‌گویند خانواده‌اش سررو به پزشکی قانونی رفت‌وآمد می‌کردند تا بالاخره شناسایی و تحویل پیکر او تمام شد. آنها دوست دیگری را هم روز قبل به خاک سپرده بودند که او هم فقط ۱۸ سال داشت و همان روز جان‌اش را از دست داده بود.

در میان قاب‌های عکس، تصویر محمد ۲۷ ساله هم پیداست. نیم‌تنه محمد با سویی‌شرت بنفش و کلاه کپ بر عکس، در میانه عکس می‌درخشد، در حالی که کمی دوت‌تر، پشت‌سرش درختان سبز جنگل‌های شمال پیداست. تصویری کاملاً متفاوت از خاک سرد و قهوه‌ای بهشت زهرا. محمد پنجشنبه‌شب در میدان هروی کشته شد. حالا خاله و عمه‌اش گریه می‌کنند و می‌گویند، محمد مادر نداشته و مادرش مرده است. خاله‌اش قربان عکس محمد می‌رود و می‌گوید: «بالاخره پیدا شدی خاله‌جان.» محمد اگر یک‌هفته دیگر زنده می‌ماند، قرار بود داماد بشود.

نزدیک بعدازظهر، انبوه جیغ‌ها هنوز می‌رود به آسمان. صدای قرآن از بلندگوها می‌آید و به صدای جیغ‌زن‌ها می‌پیچد. جنوب تهران، در بعدازظهر سشن‌ب ۲۳ دی‌ماه، مثل مرکز، شمال، شرق و غرب‌اش یک‌روز غمگین را می‌گذراند؛ یک‌روز بسیار بسیار غمگین.